

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدّرسی طباطبائی نردوی دامت برکاته

دوره‌ی دوم - سال یازدهم - سال تحصیلی ۹۴-۹۳

جلسه ۹۲ - دوشنبه ۹۴/۲/۲۱

نقد و بررسی پاسخ اول سید خوبی رحمته الله

آیا إباحه حالت سابقه‌ی عدمیه‌ای داشته است یا خیر؟ قبل از بعثت هیچ تکلیفی نبوده است؛ نه إباحه نه حرمت، لذا می‌گوییم بر فرض بپذیریم که اول بعثت برای همه چیز جعل إباحه شده باشد، آیا این إباحه به گونه‌ای بوده است که شامل همه‌ی حصه‌ها شود؟ یعنی مثلاً این إباحه شامل إباحه‌ی وطی مرثه بعد از انقطاع دم حتی نسبت به اعصار متأخر هم می‌شود؟ یعنی پس از آنکه می‌دانیم حرمت وطی حین الدم تشریح شد، آیا چنین إباحه‌ای برای همه‌ی حصه‌های دیگر تشریح شده است؟ ما چنین إباحه‌ای را علم نداریم؛ چون إباحه قطعاً حالت سابقه‌ی عدمیه داشته است و قطعاً فی الجمله تبدیل به وجود شده است، اما آیا بالجمله نیز تبدیل به وجود شده است؟ آیا آن إباحه‌ای که جعل شده است شمول و سعه‌ای دارد که همه‌ی حصه‌ها را شامل شود؟ این اول کلام است.

در نتیجه می‌توانیم در مورد إباحه نیز استصحاب عدم جاری کنیم؛ زیرا در مورد حصه‌ای خاص مانند حرمت وطی مرثه بعد از انقطاع دم در اعصار متأخر، شک داریم و استصحاب عدم جعل إباحه جاری می‌شود؛ زیرا می‌دانیم زمانی (ولو قبل از بعثت) در مورد این حصه جعل إباحه نشده بود و لذا عدم جعل آن را استصحاب می‌کنیم.

به تعبیر دیگر همان‌گونه که حرمت‌ها مسبوق به عدم هستند باید بگوییم إباحه‌ها نیز مسبوق به عدم می‌باشند و غیر از متیقن هر یک که تبدیل به وجود شده است در حصه‌های مشکوک هر یک استصحاب عدم جاری است.

مرحوم خوینی خواسته است^۱ در عین حال به طریقی استصحاب عدم جعل اباحه را در اینجا از کار بیندازد و در ادامه می‌فرماید:

هرچند بتوان استصحاب عدم جعل اباحه را نیز جاری کرد اما این استصحاب، محکوم استصحاب عدم جعل حرمت است؛ یعنی با استصحاب عدم جعل حرمت، نوبت به استصحاب عدم جعل اباحه نمی‌رسد؛ زیرا در دلیل اباحه غایتی اخذ شده است که با استصحاب عدم جعل حرمت، آن غایت نفی می‌شود و در نتیجه مغیا باقی می‌ماند.

توضیح مطلب: دلیل اباحه نظیر این روایت است که «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ»^۲ یا «اسْكُنُوا عَمَّا سَكَتَ اللَّهُ»^۳؛ همه چیز مباح است تا نهی در آن وارد شود و استصحاب عدم حرمت به معنای عدم ورود نهی در آن است، پس شکی در بقاء اباحه وجود ندارد تا استصحاب عدم اباحه جاری گردد؛ زیرا اباحه تا وارد شدن نهی باقی است و با استصحاب عدم نهی، اثبات می‌شود نهی وارد نشده است و جایی برای استصحاب عدم جعل اباحه باقی نمی‌ماند.

بنابراین استصحاب عدم جعل، بدون معارض زنده می‌شود و با استصحاب مجعول در تعارض خواهد بود.

نقد و بررسی بخش دوم از پاسخ اول سید خوینی رحمته الله

اولاً: دو روایت «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ...» و «اسْكُنُوا عَمَّا...» فاقد سند هستند.

۱. دراسات فی علم الأصول، ج ۴، ص ۶۸:

و فيه: أولاً: ان الترخيص كان ثابتاً في أول الشريعة لجميع الأشياء ما لم يجعل لها إيجاباً من وجوب أو حرمة، و يشهد له قوله تعالى (وَأُحِلَّ لَكُمْ مَا وَرَاءَ ذَلِكَ) و قوله صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ سَلَّمَ «ليس عليكم السؤال» و قوله عليه السلام: «ما حجب الله علمه عن العباد فهو موضوع عنهم» و هذا هو الترخيص العقلائي الثابت بيناهم، و قد أمضاه الشارع، و موضوعه مغيا بعدم جعل الإيجاب، فإذا شك فيه كانت الشبهة موضوعية، لأنه شك في بقاء موضوع الترخيص و ارتفاعه بجعل الإيجاب، فيجری فيه الاستصحاب، فيثبت حكمه و هو الترخيص، فالاستصحاب من حيث الحكم الترخيصي مثبت للتخصيص، لا ناف له ليعارض به استصحاب عدم جعل الحكم الإلزامي.

۲. وسائل الشيعة، ج ۶، ص ۲۸۹، ح ۳ (۷۹۹۷):

[مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ] قَالَ وَ قَالَ الصَّادِقُ عليه السلام كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ.

۳. عوالم اللغوية العزيمية في الأحاديث الدينية، ج ۳، ص ۱۶۶، ح ۶۱.

✓ وسائل الشيعة، ج ۲۷، ص ۱۷۵، ح ۶۸ (۳۳۵۳۱):

قَالَ الصَّدُوقُ وَ حَطَّبَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام فَقَالَ: إِنَّ اللَّهَ حَدَّ حُدُوداً فَلَا تَعْتَدُوهَا وَ فَرَضَ فَرَائِضَ فَلَا تَنْقُصُوهَا وَ سَكَتَ عَنْ أَشْيَاءَ لَمْ يَسْكُتْ عَنْهَا نَسِياناً فَلَا تَكَلِّفُوهَا رَحْمَةً مِنَ اللَّهِ لَكُمْ فَأَقْبَلُوهَا ثُمَّ قَالَ عليه السلام حَلَالٌ بَيْنٌ وَ حَرَامٌ بَيْنٌ وَ شُبُهَاتٌ بَيْنَ ذَلِكَ فَمَنْ تَرَكَ مَا اشْتَبَهَ عَلَيْهِ مِنَ الْإِثْمِ فَهُوَ لِمَا اسْتَبَانَ لَهُ أَتْرَكَ وَ الْمَعَاصِي حَمَى اللَّهُ فَمَنْ يَرْتَعِ حَوْلَهَا يُوشِكُ أَنْ يَدْخُلَهَا.

ثانياً: در «كُلُّ شَيْءٍ مُّطْلَقٌ حَتَّى يَرِدَ فِيهِ نَهْيٌ» يَرِدُ به معنای «يَصِلُ» می‌باشد، چنانکه در بحث برائت بیان شد و دالّ بر حکم ظاهری است و کاری به احکام واقعیه ندارد و لامحاله استصحاب عدم جعل اباحه چون ناظر به واقع است محکوم استصحاب عدم جعل حرمت نمی‌شود؛ زیرا غایتی که در روایت وجود دارد مربوط به اباحه‌ی ظاهریه است و ربطی به واقع ندارد. کما اینکه «اسکتوا عما سکت الله عنه» معلوم نیست بیان غایت برای احکام واقعیه باشد و لعلّ در مقام بیان این است که مانند بنی اسرائیل نباشید و تفحص‌های غیر لازم انجام ندهید.

بنابراین پاسخ اول سید خویی رحمته الله نمی‌تواند کارگشا باشد.

پاسخ دوم سید خویی رحمته الله

در مثال جلوس بعد از زوال یا اعتزال فی المحیض می‌توانیم استصحاب عدم اباحه جاری کنیم و بگوئیم خداوند اباحه‌ای برای جلوس بعد زوال یا اباحه‌ای برای وطی بعد از انقطاع دم وضع نکرده است، و در عین حال می‌توانیم استصحاب عدم جعل وجوب جلوس بعد زوال یا عدم جعل حرمت وطی بعد نقاء را نیز جاری کنیم و این دو استصحاب با هم تعارضی ندارند. آری، ممکن است علم اجمالی وجود داشته باشد که یکی از این دو وضع شده است اما مادامی که به محذور جمع بین تنجیز و تعذیر یا مخالفت عملیه‌ی قطعیه

۱. مصباح الأصول (ط - مؤسسة احیاء الآثار)، ج ۲، ص ۴۹:

الوجه الثاني: أنه لا معارضة بين استصحاب عدم جعل الحلية واستصحاب عدم جعل الحرمة، لا مكان التعبد بكليهما بالتزام عدم جعل أصلًا لا جعل الحرمة ولا جعل الحلية، وذلك لما مرّ غير مرّة و يأتي في أواخر الاستصحاب إن شاء الله تعالى من أن قوام التعارض بين الأصلين بأحد أمرين على سبيل منع الخلو، و ربّما يجتمعان:

أحدهما: أن يكون التنافي بين مفاد الأصلين في نفسه مع قطع النظر عن لزوم المخالفة القطعية العملية، كما إذا كان مدلول أحد الأصلين الاباحة و مدلول الآخر الحرمة، أو كان مدلول أحدهما الاباحة و مدلول الآخر عدمها، فلا يصح التعبد بالمتنافيين فيقع التعارض بينهما و يتساقطان، لعدم إمكان شمول دليل الحجية لكليهما، و شموله لأحدهما ترجيح بلا مرجح.

و ثانيهما: أن تلزم من العمل بهما المخالفة العملية القطعية و لو لم يكن التنافي بين المدلولين، كما إذا علمنا بنجاسة أحد الاناءين، فجريان أصالة الطهارة في كل واحد منهما و إن لم يكن بنفسه منافياً لجريانهما في الآخر، إلّا أنه تلزم من جريانه في كليهما المخالفة العملية القطعية، و كذا في سائر مقامات العلم الاجمالي بالتكليف الالزامي.

و كلا الأمرين مفقود في المقام، لعدم المنافاة بين أصالة عدم جعل الحلية و أصالة عدم جعل الحرمة، لأنّ الحلية و الحرمة متضادان، فلا يلزم من التعبد بكلا الأصلين إلّا ارتفاع الضدين، و لا محذور فيه. فتتعبد بكليهما و نلتزم بعدم جعل أصلًا، و لا تلزم مخالفة عملية قطعية أيضاً، غاية الأمر لزوم المخالفة الالتزامية للعلم الاجمالي بجعل أحد الحكمين في الشريعة المقدّسة، و لا محذور فيه، فنلتزم بعدم جعل في مقام العمل، و في مقام الافتاء نرجع إلى غيرهما من الاصول كأصالة البراءة مثلاً في المقام، فنفتي بعدم حرمة الوطء لأصالة البراءة.

✓ همچنین ر.ک: دراسات في علم الأصول، ج ۴، ص ۶۸؛ الهداية في الأصول، ج ۴، ص ۴۰.

نرسیم مانعی از اجرای دو اصل وجود ندارد، هر چند علم اجمالی داریم یکی از آنها مطابق واقع نیست. اگر مثلاً یک استصحاب بیان کند حرمتی وجود ندارد و استصحاب دیگر بگوید حرمت وجود دارد، نمی‌توانیم هر دو را جاری نماییم؛ زیرا یکی تعذیر و دیگری تنجیز را إفاده می‌کند، ولی ما نحن فیه این‌گونه نیست؛ زیرا هر دو عدمی و هر دو تعذیری هستند و یکی می‌گوید إباحه نیست و دیگری نیز می‌گوید وجوب یا حرمتی نیست. کما اینکه مخالفت عملیه‌ی قطعیه‌ای نیز رخ نمی‌دهد؛ زیرا علم نداریم حتماً تکلیفی وجود دارد تا با جریان دو اصل، آن تکلیف معلوم بالاجمال مخالفت شود و لذا می‌گوییم نه مباح است نه واجب یا حرام، و در نتیجه مخالفت عملیه‌ای رخ نمی‌دهد.

در واقع دو اصل وقتی متعارضند که با موضوع واحد، یکی منجز باشد یکی معذر، یا اینکه از اجرای دو اصل مخالفت عملیه‌ی قطعیه لازم آید و در ما نحن فیه هیچ‌کدام از دو محذور وجود ندارد؛ به دلیل اینکه عدم إباحه مانند خود إباحه، عذر محسوب می‌شود و عدم وجوب یا عدم حرمت نیز معذر است و دو معذر تعارضی ندارند. کما اینکه مخالفت قطعیه‌ی عملیه لازم نمی‌آید؛ زیرا نمی‌دانیم که در اطراف علم اجمالی حتماً تکلیف موجود است؛ زیرا یک طرف إباحه است و تکلیف الزامی ندارد.

با این شرایط وقتی استصحاب عدم حرمت (عدم جعل) بدون معارض جاری شد، با استصحاب مجعول معارضه خواهد کرد.

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی